

درآمدی بر الزام فرزندان به تکالیف دینی

محمدعلی حاجی‌ده‌آبادی^۱

چکیده

در فرآیند تربیت دینی، قاعده‌ی الزام‌متربی به رعایت تکالیف دینی جایگاه بسیار مهمی دارد که تاکنون کمتر بدان پرداخته شده است. در این مقاله با استناد به آیات و روایات به بحث و بررسی در لزوم، شرایط، ماهیت، قلمرو و پیامدهای ناشی از عدم رعایت یکی از گونه‌های الزام (الزام والدین نسبت به فرزند خود در رعایت تکالیف الهی) پرداخته شده است.

نتیجه‌ای که از مباحث مطرح شده در این مقاله به دست آمده آن است که براساس گزاره‌های متعددی که در متون دینی وجود دارد، الزام فرزندان به رعایت تکالیف دینی از جمله وظایف و تکالیف شرعی والدین است و آنها موظف‌اند با عنایت به درجه‌ی اهمیت تکالیف دینی و در راستای تربیت دینی فرزندان خود، از این اصل تبعیت نمایند. واژه‌های کلیدی: الزام، تربیت دینی، اجبار، تکلیف شرعی، کودک و فرزند.

۱. عضو گروه علوم تربیتی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

مقدمه

در فرآیند تربیت دینی، قاعده‌ی الزام‌متربی به رعایت تکالیف دینی جایگاه بسیار مهمی دارد که تاکنون کم‌تر بدان پرداخته شده است. انسان مسلمان ملزم به رعایت تکالیف و دستورهای است که شارع مقدس برای هدایت و سعادت او وضع کرده است. این الزام تنها در قلمرو واجبات و محرمات الهی است و در حوزه‌های حکمی دیگر (مستحب، مباح و مکروه) هیچ‌گونه الزام و اجباری در کار نیست. البته این الزام وابسته به فراهم بودن شرایطی هم چون عدم اضطرار و... است که در کتب فقهی از آن بحث می‌شود. این الزام را می‌توان «الزامی الهی» نامید؛ چه از دیدگاه دین تنها خداوند است که حق تکلیف کردن و ملزم نمودن بشر را دارد و درحقیقت، بخشی از محتوای دین را همین الزامات تشکیل می‌دهد. از دیدگاه اسلامی، خداوند می‌تواند بخشی از این حق خود را به بندگان خاص خود که آنها را برای هدایت بشر برگزیده است، واگذارد. آموزش این تکالیف و الزامات به متربی، بخشی از فرآیند تربیت دینی است؛ اما بخش دیگر آن، آماده‌سازی او برای اطاعت و انقیاد در برابر فرمان‌های الهی و عمل کردن به آنهاست. این جاست که با نوع دیگری از الزام مواجه می‌شویم که ماهیتاً با الزام نخستین متفاوت است، به گونه‌ای که می‌توان از آن به «الزام بشری» تعبیر نمود. گرچه منشأ چنین الزامی نیز ممکن است الزام از نوع نخست باشد؛ مثلاً، الزامی که شارع مقدس متوجه ولی طفل کرده است که باید طفل را به انجام فرایض دینی و ادار سازد، خود حکایت از این دو گونه الزام دارد. آنچه در این مقاله مورد بحث قرار می‌گیرد الزام از نوع دوم است؛ یعنی الزام والدین نسبت به فرزند خود در رعایت تکالیف الهی. بدیهی است از آن‌جا که فرزند در سیر رشد تحوّل خود مراحل را می‌گذراند و تنها پس از بلوغ مکلف و ملزم به انجام واجبات الهی است، آنچه بیشتر سؤال‌انگیز می‌نماید، الزام او به انجام فرایض دینی قبل از سنّ تکلیف است و اتفاقاً همین بخش از الزام، مورد نظر این مقاله است. سؤال‌هایی در این باره وجود دارد که هرچند در این مقاله فرصت پرداختن تفصیلی به همه‌ی آنها نیست، ولی طرح آنها برای توجه بیشتر پژوهندگان تربیت اسلامی مفید می‌نماید:

- چه دلایلی بر این الزام در متون اسلامی وجود دارد؟

- ماهیت این الزام چیست؟

- قلمرو این الزام کدام است؟ - آیا محدود به واجبات (الزام طفل به ادای واجبات) و محرمات (الزام فرزند به پرهیز از ارتکاب محرمات) است یا این‌که در سایر حوزه‌های

تکلیفی نیز می‌توان از چنین الزامی بهره جست؟ مثلاً آیا می‌توان طفل را ملزم به ادای نماز شب، حضور در نماز جمعه، قرائت قرآن و... کرد؟ آیا این الزام تنها یک حق برای والدین است یا تکلیفی است که متوجه آنها شده است؟ و آیا انتقال و اسقاط‌پذیر هست؟ - آیا این الزام توجیه عقلانی دارد؟ چگونه است که از سویی بر آزادی فرد در گزینش و پذیرش دین تأکید می‌شود و از سوی دیگر والدین موظف به واداشتن کودکانشان به رعایت تکالیف دینی می‌شوند؟

- حدود و ثغور این الزام چیست؟

- پیامدهای ناشی از عدم رعایت این حدود و ثغور که در متون اسلامی به آن اشاره شده است کدام‌اند؟

...

غرض از طرح سؤالات فوق - چنان‌که پیش از این نیز گفته شد - این است که توجه پژوهندگان تربیت اسلامی به این بحث مهم جلب شود تا در پرتو پاسخ‌های منطقی و صحیحی که ارائه می‌کنند، راه درست را فراروی متولیان امر خطیر تربیت اسلامی بگشایند و آنان را از لغزش‌ها و آسیب‌هایی که برخی از آنها را هم‌اکنون نظاره‌گریم محفوظ دارند. از این رو از خوانندگان محترم انتظار می‌رود که بیش از پیش در آمدی بر سؤالات فوق، انتظاری از این مقاله نداشته باشند.

الزام در متون اسلامی

گزاره‌های زیادی در متون اسلامی وجود دارد که مفاد قاعده‌ی الزام را به نحو صریح یا ضمنی یا التزامی می‌توان از آنها استنباط کرد. در یک نگاه می‌توان گزاره‌های ناظر به الزام را به پنج دسته‌ی زیر تقسیم کرد:

- دسته‌ی نخست: گزاره‌هایی که به صراحت از لزوم امر کردن فرزندان به انجام فرایض دینی و مؤاخذه‌ی آنها بر ترک فرایض سخن می‌گویند. در قرآن کریم، خداوند متعال پیامبر گرامی اسلام را موظف می‌دارد که: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا؛ خانواده‌ات را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیبا باش» (طه، ۱۳۲)

ظاهر صیغه‌ی امر - چنان‌که قریب به اتفاق اصولیین معتقدند - بر وجوب دلالت دارد؛ به ویژه آن‌که در این جا از ماده‌ی «امر» نیز استفاده شده است.

جدا از مباحث گوناگونی که درباره‌ی معنا و مصادیق «اهل» وجود دارد و نیز این نکته

که آیا بیان «صلوه» به تنهایی از میان سایر عبادات خصوصیتی دارد، مسئله‌ی حایز اهمیت این است که ممکن است کسی بگوید این تکلیف، ویژه‌ی پیامبر ﷺ است و از آن نمی‌توان وظیفه‌ای عمومی و همگانی استنباط کرد، اما باید توجه داشت که قرآن کتاب هدایت بشر است و ذکر تکلیف در آن اگر مفید ره‌نمودی برای عموم بشر نباشد، تا اندازه‌ای این جنبه را تضعیف می‌کند؛ به ویژه آن که اساساً اصل و قاعده در تکالیف، «اشترافی» بودن است و «اختصاصی» بودن آن‌ها نیازمند دلیل است. افزون بر این دو، به قرینه‌ی کلمه‌ی «اهل» می‌توان استنباط کرد که در این جا ویژگی سرپرست بودن و «ابوت» پیامبر ﷺ مورد نظر است و در این جهت فرقی بین پیامبر ﷺ و سایر افراد نیست. از این حد دلالت که بگذریم، می‌توان گفت که اگر الزام خانواده، از جمله فرزندان، به فرایض دینی، همان گونه که بر پیامبر ﷺ واجب است بر دیگران واجب نباشد، دست کم دلالت بر جواز (به معنای استحباب و دست‌کم اباحه) دارد.

غیر از کریمه‌ی یاد شده، روایاتی نیز دلالت بر چنین معنایی دارند؛ به‌طور نمونه، پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«مروا صبیانکم بالصلاه اذا بلغوا سبعاً؛ فرزندان خود را هنگامی که هفت ساله‌اند به نماز خواندن وادارید» (نوری، ج ۱۴، ص ۳۵۶، ح ۱۶۹۴۹)

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«یثغر الصبی لسبع و یؤمر بالصلاه لتسع» (حر عاملی، ج ۱۹، ص ۳۴۶، ح ۲۴۷۷۰).

در حدیث دیگری آمده است که معاویه بن وهب می‌گوید:

«از امام صادق علیه السلام پرسیدم در چه سنی باید کودک را به نماز واداشت؟ فرمود: بین شش و هفت سالگی» (همان، ج ۴، ص ۱۸، ح ۴۳۹۷).

در مورد روزه نیز آمده است که در سنین بین چهارده و پانزده سالگی باید نوجوان را به سبب روزه نگرفتن مؤاخذه کرد و از سنین ۷-۸ سالگی می‌توان او را به روزه داشتن امر کرد (همان، ج ۱۰، باب ۲۹ و ۲۳).

دسته‌ی دوم: گزاره‌هایی که از وجود چنین رفتاری (الزام در تربیت دینی فرزندان) در سیره و کردار امامان معصوم علیهم السلام حکایت دارند. بدیهی است با توجه به این که ائمه علیهم السلام اسوه‌های هدایت و الگوهای واقعی مردم در نیل به سعادت و دین‌داری‌اند، می‌توان جواز چنین الزامی را برای غیر ایشان نیز استفاده کرد، خصوصاً این که در برخی از روایات، امامان معصوم علیهم السلام با بیان سیره‌های خود یا آبا و اجدادشان در پایان چنین نتیجه

گرفته‌اند که شما (سایر مردم) نیز باید چنین رفتاری را در پیش گیرید. مثلاً امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصِّيَامِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سَنِينَ بِمَا اطَّاقُوا مِنْ صِيَامِ الصَّوْمِ فَإِنْ كَانَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ وَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ، فَإِذَا غَلِبَهُمُ الْعَطَشُ وَالْعِزْثُ أَفْطَرُوا حَتَّى يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ وَ يَطِيقُوهُ فَمَرُّوا صِبْيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا أَبْنَاءَ تِسْعِ سَنِينَ بِمَا اطَّاقُوا مِنْ صِيَامِ فَإِذَا غَلِبَهُمُ الْعَطَشُ أَفْطَرُوا؛ مَا كُودَكَانَ خُودَ رَا كَهْ دَر هَفْتِ سَالِغِيْ اَنْدِ اَمْرٍ مِي كَنِيْمِ كَهْ هِرْقَدْر طَاقْتِ دَارَنْدِ، نِصْفِ رُوزِ بَاشْدِ يَ اَبِيْشْتَرِ يَ اَكْمَتَرِ، رُوزَه بَغِيْرَنْدِ وَ هِرْگَاه تَشْنِگِي وَ گِرْسَنْگِي بَر اَن هَا غَلْبَه كَرْدِ [اَمْرٍ مِي كَنِيْمِ] اَفْطَار كَنْنَدِ، تَا اَيْنِ كَه بَه رُوزَه گِرْفْتَنْ عَادَتِ كَنْنَدِ وَ اَن رَا تَحْمَلِ نَمَايَنْدِ. پَس شَمَا اَز كُودَكَانِ خُودِ بَخَوَاهِيْدِ كَه دَر نَه سَالِغِيْ هِرْقَدْر كَه طَاقْتِ دَارَنْدِ رُوزَه بَغِيْرَنْدِ وَ هِرْگَاه تَشْنِگِي بَر اَن هَا غَلْبَه كَرْدِ اَفْطَار كَنْنَدِ» (همان، ج ۱۰، ص ۲۳۴، ح ۱۳۲۲۹).

دقت در حدیث فوق نشان می‌دهد که جز لحاظ چند سال تفاوت سنی، فرقی بین فرزندان ما و ائمه علیهم السلام در این که باید ملزم به انجام روزه‌داری شوند و مخاطب الزام والدین باشند وجود ندارد.

در سیره‌ی امام سجاده علیه السلام نیز آمده است:

«كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) يَأْمُرُ الصَّبِيَّانَ يَجْمَعُونَ بَيْنَ الْمَغْرَبِ وَالْعِشَاءِ وَيَقُولُ هُوَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَنَامُوا عَنْهَا؛ اِمَامِ سَجَادَه علیه السلام پِيُو سْتَه كُودَكَانِ رَا اَمْرٍ مِي كَرْدِ كَه نَمَازِ مَغْرَبِ وَ عِشَا رَا هَمْ (بِدُونِ فَاصلَه) بَخَوَانَنْدِ وَ مِي گِفْتِ كَه اَيْنِ بَهْتَرِ اَز اَن اَسْتِ كَه بَيْنِ اَيْنِ دُو بَه خَوَابِ رُوندِ (وَ نَمَازِ عِشَا اَز ايشان فُوتِ شُودِ)» (همان، ج ۴، ص ۲۱، ح ۴۴۰۵).

امام علی علیه السلام در گزارش خود از شرح حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پس از آن‌که آیه‌ی ۱۳۲ سوره‌ی طه به او وحی شد، می‌فرماید:

«رَسُولُ خُدَا صلی الله علیه و آله و سلم پَس اَز اَن كَه بَه بَهْشْتِ فَرْمَانِ دَاده شْدِ، خُودِ رَا دَر نَمَازِ خَوَانْدَنْ بَه زَحْمَتِ مِي اَنْدَاخْتِ؛ زِيْرَا خُدَاوَنْدِ بَه اَوْ فَرْمُودَه بُوْدِ: «خَانُودَه‌ی خُوِيْشِ رَا بَه نَمَازِ فَرْمَانِ دِهْ وَ دَر بَه جَا اُورْدَنْ اَن شَكِيْبَا بَاشْ.» پَس پِيَا مَبْر صلی الله علیه و آله و سلم پِي دَر پِي خَانُودَه‌ی خُودِ رَا بَه نَمَازِ فَرْمَانِ مِي دَادِ وَ خُودِ نِيْزِ دَر بَه جَا اُورْدَنْ نَمَازِ شَكِيْبَا بُوْدِ (نَهْجِ الْبَلَاغَه، خُطْبَه‌ی ۱۹۹).

دسته‌ی سوم: گزاره‌هایی که بیانگر حدود و معیارهای کاربست این قاعده در تربیت دینی‌اند. این‌ها خود دوگونه‌اند: گونه‌ی نخست، گزاره‌هایی هستند که با تصریح به تجویز الزام تربیت دینی، از حدود و میزان و نحوه‌ی اعمال آن سخن گفته‌اند؛ نمونه‌ی این قبیل گزاره‌ها، پیش از این، در حدیث امام صادق علیه السلام ملاحظه شد که در آن حضرت توجه به

توان و طاقت جسمی کودکان را شرط لازم در کاربست این قاعده می‌دانست. در روایات دیگری حتی استفاده از تنبیه بدنی نیز در این راستا جایز دانسته شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«فاذا تمَّ له سبع سنين قيل له اغسل وجهك وكفيك. فاذا غسلهما، قيل له صلِّ ثم يترك حتى يتم له تسع سنين فاذا تمت له علم الوضوء وضرب عليه وعلم الصلاة وضرب عليها» (حرعاملی، ج ۴، ص ۲۰، ح ۴۴۰۳).

گونه‌ی دوم، گزاره‌هایی هستند که در آنها به صراحت از جواز یا وجوب الزام سخن به میان نیامده و تنها از کاربرد نادرست الزام نهی شده است، ولی با توجه به این‌که استفاده از الزام امری رایج در بین خانواده‌ها در تربیت فرزندان‌شان بوده است، می‌توان جواز استفاده از الزام را استنتاج کرد. یکی از راویان می‌گوید:

«سألت الرضا علیه السلام او سُئِلَ و انا اسمع عن الرجل يجبر ولده وهو لا يصلي اليوم واليومين. فقال و كم اتى على الغلام؟ فقلت ثمانى سنين، فقال علیه السلام سبحان الله يترك الصلاة؟! قلت نعم يصيبه الوجع، فقال علیه السلام على نحو ما يقدر؛ از امام رضا علیه السلام سؤال کردم - یا شاید از او سؤال می‌شد و من گوش می‌دادم - درباره‌ی کسی که فرزندش را به خواندن نماز مجبور می‌کند درحالی که فرزند یک روز یا دو روز نماز نمی‌خواند. حضرت فرمود: این بچه چندساله است؟ گفتم: هشت ساله. حضرت فرمود: سبحان الله! نماز را ترک می‌کند؟! گفتم: بله؛ نماز خواندن برایش سخت می‌آید. حضرت فرمود: آن قدر که می‌تواند و قدرت دارد نماز بخواند (همان، ج ۴، ص ۲۰، ح ۴۴۰۲).

شگفتی امام علیه السلام از نماز نخواندن آن کودک و سؤالاتی که در ابتدا از سائل می‌پرسد، حاکی از آن است که نماز خواندن کودک و ترک نشدن این فریضه‌ی الهی، حتی برای کودکانی در این سنین، از دیدگاه حضرت اهمیت بسیار دارد؛ از این رو، به کلی از اجبار کردن نهی نمی‌کند، درحالی‌که سؤال‌کننده از همین امر پرسیده بود. امام تنها به میزان الزام اشاره می‌کند که باید متناسب با توان و طاقت کودک باشد، نه این‌که اساساً الزام او به نماز خواندن به هیچ‌وجه صحیح نباشد.

دسته‌ی چهارم: گزاره‌هایی که بر لزوم پیش‌گیری والدین از انحرافات و کج‌روی‌های فرزندان‌شان تأکید می‌ورزد و والدین را موظف می‌دارد که تمامی مساعی خویش را در این خصوص به کار گیرند. بدیهی است الزام منطقی نوجوان در به‌جا آوردن فرایض دینی و کوشش برای نهادینه کردن آنها در عمق ضمیر و روح نوجوان، گذشته از آن‌که خود

باعث پای‌بندی آنها به ادای این واجبات و ترک محرمات و، در نتیجه، عدم انحراف از موازین و تکالیف الهی می‌شود، او را از آثار و نتایج این تکالیف، که همانا در امان ماندن از لغزش و انحراف است، بهره‌مند می‌سازد. خداوند متعال مؤمنان را مخاطب ساخته است که «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ؛ خود و خانواده‌ی خویش را از آتشی که هیزم آنها انسان و سنگ است نگه دارید» (تحریم، ۶).

واضح است هم‌چنان‌که الزام غیرمجاز و رعایت نکردن حدود و موازین عقلی و شرعی در آن - که در صفحات آینده به برخی از آنها اشاره خواهد شد - می‌تواند موجبات دین‌گریزی و ضلالت کودک را فراهم آورد، سهل‌انگاری و الزام نامناسب و غیرمنطقی کودک نیز می‌تواند او را آماده‌ی تأثیرپذیری از جریان‌های منحرف و الحادی سازد و به گمراهی سوق دهد؛ چرا که همواره در هر اجتماعی گروه‌هایی ضد مذهب یا دارای اعتقادات مذهبی غلط وجود دارند که با استفاده از روش‌ها و شیوه‌های گوناگون، می‌کوشند ذهن و دل نوجوان را از انوار الهی تهی سازند و آنها را به بی‌قیدی و اباحی‌گری سوق دهند و بر طرف‌داران خود بیفزایند و جبهه‌ی باطل را تقویت کنند؛ از این روست که در روایات به والدین توصیه شده است پیش از آن‌که این‌گونه جریان‌ات و اشخاص بتوانند در قلب و روح نوجوان لانه‌گزينند، دست به کار شوند و برای تربیت فرزندان خود از هیچ کوششی دریغ نورزند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«بادرو اولادکم بالحديث قبل ان يسبقکم اليهم المرجئة؛ پیش از آن‌که مرجئه بر شما پیشی گیرند به یاد دادن حدیث ما به فرزندان خود مبادرت ورزید» (کلینی، ج ۶، ص ۷۴).
پیشوای نخستین ما شیعیان، امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید:

«علموا صبيانكم من علمنا ما ينفعهم الله به لا تغلب عليهم المرجئة برأبها؛ به فرزندان خود از دانش ما آنچه خداوند با آن ایشان را نفع رساند آموزش دهید، تا مرجئه با رأی باطل بر ایشان مسلط نگردند» (حرعاملی، ج ۲۱، ص ۴۷۸، ح ۲۷۶۳۴).

امام علیه السلام در بیان نحوه‌ی تربیت دینی امام حسن علیه السلام برای او می‌نویسد:
«پیش از آن‌که قلبت قسی گردد به تربیت تو پرداختم» (نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱).

روشن است که این وظیفه، یعنی پیش‌گیری از انحراف، می‌تواند بر جواز به الزام فرزندان به انجام واجبات دینی دلالت داشته باشد.

دسته‌ی پنجم: روایاتی که ناظر به امر به معروف و نهی از منکرند. امر به معروف و نهی از منکر، دو واجب مهم الهی‌اند که زمینه‌ساز ایجاد محیط و فضای دینی در جامعه و

در پی آن، رشد فضایل و معنویات هستند، اما متأسفانه، هنوز ابعاد و زوایا و حدود و ثغور آن و نیز راه‌کارهای اجرا و عملیاتی کردن آن، به‌ویژه در زمان حاکمیت دولت اسلامی، به خوبی کاویده نشده است. ممکن است چنین تصور شود که از این‌گونه روایات می‌توان الزام کودکان و نوجوانان به انجام فرایض دینی را استنباط نمود. هم‌چنان که گفته شد، بحث و وسیع‌تری در مورد «الزام به تکالیف دینی از سوی آحاد جامعه و حکومت» می‌تواند مطرح باشد، ولی در این مقال، تنها الزام والدین نسبت به نوجوانان و کودکان مطرح است. حال اگر بتوان از روایات و گزاره‌های امر به معروف و نهی از منکر، «الزام» را استفاده کرد، یکی از مصادیق آن را می‌توان الزامی فرض کرد که والدین نسبت به نوباوگان و فرزندان خود اعمال می‌کنند؛ چه اگر دیگران که هیچ‌گونه ارتباط عاطفی‌ای با فرد ندارند بتوانند نوجوان را به رعایت مقررات دینی امر یا نهی کنند، والدین به لحاظ ارتباط عاطفی نزدیکی که با نوجوان دارند، بیشتر می‌توانند از این راه کار بهره‌جویند. البته در این‌که آیا می‌توان از روایات امر به معروف و نهی از منکر جواز چنین الزامی را برداشت کرد، جای تردید وجود دارد؛ زیرا شاید بتوان ادعا کرد که مفاد این روایات، امر به معروف و نهی از منکر نسبت به کسانی است که به سن بلوغ رسیده و مخاطب تکالیف الهی واقع شده‌اند. افزون بر این، چه بسا بتوان ادعا کرد که این روایات با توجه به زمینه‌ی مورد نظر آنها، بیشتر مربوط به امور و تکالیف اجتماعی است، نه امور و تکالیف فردی؛ و سرانجام باید این نکته را مدنظر داشت که در مراتب امر به معروف و نهی از منکر هم، بحث جدی وجود دارد و شاید نتوان بیش از ارشاد از آن استفاده نمود. به هر حال، در مفاد دلالت روایات امر به معروف و نهی از منکر جای تأمل و دقت فراوان وجود دارد.

نتیجه این که، در متون دینی، اعم از کتاب و سنت، می‌توان گزاره‌های بسیاری را یافت که مفاد آنها این است که «الزام» فرزندان راه‌کاری است برای والدین در تربیت دینی فرزندانشان؛ البته مفاد این گزاره‌ها و درجه‌ی قوت و ضعف و میزان دلالت مستقیم یا غیرمستقیم آنها یکسان نیست و ما بر حسب میزان قوت دلالت، آنها را در دسته‌های پنج‌گانه‌ی یاد شده طبقه‌بندی کردیم. حال نوبت آن است که از ماهیت این الزام بر حسب روایات یاد شده سخن بگوییم.

ماهیت الزام

درباره‌ی ماهیت این الزام سؤالات گوناگونی وجود دارد؛ از جمله این که آیا الزام، برای

والدین وجوب دارد یانه، تنها می‌توان از استحباب آن سخن گفت؟ با مراجعه به برخی کتب روایی و عناوینی که صاحبان این کتاب‌ها برای این گونه روایات و گزاره‌ها ذکر کرده‌اند استفاده می‌شود که آنها از این گونه روایات چیزی بیش از استحباب را برداشت نکرده‌اند؛ مثلاً صاحب وسائل‌الشیعه ابواب گوناگونی را با عناوین «باب استحباب امر الصبیان بالصلاة لِسِتِّ سنین او سبع» یا «باب استحباب امر الصبیان بالجمع بین الصلاتین» آورده است. حال آیا مقصود ایشان این بوده است که از روایات این دو باب نمی‌توان «وجوب» را استفاده کرد و از این رو اگر پدر و مادری کودک و نوجوان خویش را به انجام فرایض دینی ملزم نسازند، مرتکب هیچ گونه قصوری نشده‌اند و تنها از یک حکم مستحب الهی - که البته مجاز به ترک آن نیز هستند - روی برتافته‌اند؟!

به نظر ما آنچه از مجموعه‌ی این گزاره‌ها می‌توان استفاده کرد، نه استحباب بلکه وجوب است و پدر و مادر، مسئول و موظف به تربیت دینی فرزند خویش هستند؛ این یک الزام الهی است که متوجه سرپرست طفل شده است و ترک آن، درحقیقت، نادیده انگاشتن یکی از تکالیف واجب الهی است.

ممکن است گفته شود که اساساً نوجوان چون هنوز به سن تکلیف نرسیده است، تکالیفی که در روایات از آن سخن به میان آمده و مصداق امر (مأمور به) والدین است، یا از امور غیر واجب است، مثل تسبیح فاطمه‌ی زهرا علیها السلام یا جمع کردن بین نماز مغرب و عشا؛ و یا اگر هم واجب باشد به دلیل این که نوجوان هنوز به سن بلوغ و تکلیف شرعی نرسیده است بر او واجب نیست. در این صورت، چگونه می‌توان از وجوب تکلیف الهی برای پدر و مادر سخن گفت؟

با اندک تأملی بطلان چنین ایده‌ای آشکار می‌شود؛ زیرا مخاطب این تکلیف الهی، سرپرست شرعی طفل است که خود به سن بلوغ رسیده و اهلیت تخاطب را پیدا نموده است. آری، از این که بتوان از مشروع بودن الزام آنها، برای نوجوانان چنین وجوبی را استفاده کرد محل تأمل است و از امر به امر نمی‌توان لزوماً وجوب مأمور به دومی را استفاده نمود، گرچه به سبب مصالح و حکمتهایی، وجوب مأمور به اولی استفاده می‌شود. در اینجا آنچه خداوند متعال می‌خواسته است ایجاد نوعی اهتمام جدی در والدین نسبت به تربیت دینی فرزندان خویش است، گرچه الزام آنها، نسبت به فرزندانشان وجوب آور نباشد.

به بیان دیگر، مستفاد از گزاره‌های یادشده دو نوع تکلیف است؛ یکی تکلیف شرعی و دیگری تکلیف تربیتی. تکلیف شرعی برای والدین و تکلیف تربیتی برای فرزندان. البته هر تکلیفی شرعی می‌تواند حقیقتاً آثاری تربیتی در زندگی انسان داشته باشد، ولی مشخصه‌ی اصلی تکلیف شرعی، نخست در منبع صادر کننده (تکلیف کننده) و به اصطلاح، واضح آن، و سپس در مخاطب آن و بالاخره در پیامدها و تبعات گریز از عمل به آن است؛ این گونه تکالیف را تنها خداوند و کسانی که از سوی او مقام هدایت و امامت جامعه را یافته و مردم موظف به رعایت دستورهای آنها شده‌اند می‌توانند وضع کنند و هر کسی نمی‌تواند بر کرسی جعل و وضع قانون شرعی تکیه زند. به بیان دیگر، اصل و قاعده‌ی اولی، عدم تسلط احدی از مردم بر دیگری است و تنها خداوند و کسانی که به صراحت از جانب او صلاحیت انشای فرمان‌ها را یافته‌اند، آن هم در محدوده و ضوابط خاص خود، می‌توانند تکلیف‌کننده باشند. به علاوه، پیامد تخلف از تکالیف شرعی را نیز خداوند مقرر کرده و البته حق اعمال آن نیز با اوست؛ هم‌چنین تکلیف شرعی تنها نسبت به مکلف (یعنی انسان، با شرایط مقرر شده در روایات؛ بلوغ، عقل و...) فعلیت می‌یابد و وجوب و الزام از آن فهمیده می‌شود.

اما تکالیف تربیتی می‌توانند وضعی جز خداوند داشته باشند و تخلف از آنها نیز عقاب الهی در پی ندارد، الزام والدین نسبت به کودکان و امر نمودن آنها به نماز خواندن، یک تکلیف تربیتی برای نوجوان است که سرپیچی و ترک آن برای نوجوان به معنای ترک دستور الهی نیست.

این الزام و تکلیف به سبب حقیقی است که فرزند بر والدین خود برای تربیت شایسته‌اش دارد؛ از جمله حقوق فرزندان بر والدین این است که آنها باید بکوشند تا موجبات هدایت و سلامت جسمی و روحی فرزندان خود را فراهم آورند و نسبت به سرنوشت او احساس مسئولیت نمایند. این مسئولیتی است که خداوند نیز آن را پذیرفته و شرعاً متوجه والدین ساخته است. بدیهی است لازمه‌ی اعطای چنین مسئولیتی، در اختیار نهادن ابزارها و روش‌ها و قواعدی است که والدین بتوانند با به کارگیری صحیح آنها از ایفای مسئولیت خویش برآیند. این مسئولیت هرچند در همه‌ی زمینه‌ها و حیطه‌های تربیتی است، درخصوص مسائل دینی و شرعی بیشتر مورد توجه است؛ از این رو هرچند در ظاهر این الزام همانند و هم‌عرض الزامات والدین در سایر زمینه‌های تربیتی است، حقیقتاً یک الزام ویژه‌ای است که شارع مقدس با تصریح به آن امتیاز و

ویژگی خاصی بدان بخشیده، به گونه‌ای که یک تکلیف شرعی را متوجه والدین ساخته است. با توجه به نکاتی که گفته شد، به خوبی روشن است که والدین به هیچ‌وجه نمی‌توانند از آن اعراض نمایند؛ اما باید این نکته را در نظر داشت که متوجه بودن این تکلیف به والدین، لزوماً به معنای آن نیست که خود شخصاً و بالمباشره باید آن را انجام دهند و حق ندارند از دیگران برای ادای این وظیفه کمک بجویند. به بیان دیگر، این تکلیف از جمله تکالیفی است که حصول نتیجه‌ی آن مد نظر است و نحوه‌ی دستیابی به آن از حیث انجام آن توسط خود فرد یا دیگری و با نظارت آنها، دخالتی در این مهم ندارد؛ درست مانند تأمین نفقه‌ی همسر توسط مرد که لزوماً به معنای آن نیست که خود شخص کار خاصی انجام دهد و ممکن است فرد از طریق میراثی که به او رسیده است مخارج عیال خویش را تأمین نماید. مکلف بودن والدین به تعلیم آداب و آموزه‌های دینی به فرزندان‌شان نیز همین‌گونه است. ممکن است خود پدر و مادر اطلاعاتی نداشته باشند یا از عهده‌ی این مهم برنیایند، ولی مربیانی یافت شوند که واگذاری تعلیم و تأدیب و تربیت به آنها به نحو بسیار بهتر و مطمئن‌تر، تکلیف یاد شده را عملی سازد. آری، اگر کسی جز والدین یافت نشود و صلاحیت منحصرأ در ایشان باشد، به ناچار، خود باید به این وظیفه عمل نمایند. به بیان دیگر، هرچند به لحاظ منطقی اصول فقه می‌توان گفت که اصل اولی در عمل به تکالیف، انجام آنها به نحو مستقیم است، ولی این در تکالیفی است که مقصود، عمل به وظیفه و حصول نتیجه توسط خود مکلف است، پس اگر قرینه‌ای یافت شود که انجام وظیفه از خود مکلف خواسته نشده و تنها حصول نتیجه مدنظر باشد، یا قرینه‌ای بر این یافت شود که منظور، اهتمام فرد در به‌جا آوردن تکلیف توسط خود یا دیگری است، ضرورتی در ادای تکلیف توسط شخص مکلف و منع از گرفتن عامل وجود ندارد.

نکته‌ی دیگری که در ماهیت این الزام باید گفته شود این است که از تتبع در روایات چنین استفاده می‌شود که این الزام، خاص تکالیف واجب یا حرام نیست، بلکه دیگر احکام شرعی را نیز می‌تواند شامل شود؛ زیرا اولاً، این الزام یک تکلیف شرعی برای نوجوان نیست، بلکه یک تکلیف تربیتی است و هرگز به معنای واجب ساختن یک امر مستحب یا مباح، و حرام ساختن یک امر مکروه نیست.

ثانیاً، روایات خود حکایت از این دارد که حتی در امور غیرواجب نیز پیشوایان دینی

ما چنین الزاماتی اعمال می‌کرده‌اند؛ مثلاً واداشتن کودکان به خواندن تسبیح فاطمه‌ی زهرا علیها السلام از جمله اموری است که در سیره‌ی ائمه علیهم السلام مشاهده می‌شود. در روایتی امام صادق علیه السلام به اباهارون می‌گویند:

«ما کودکانمان را به خواندن تسبیح فاطمه‌ی زهرا علیها السلام امر می‌کنیم، هم‌چنان که آنها را به خواندن نماز وامی‌داریم» (حرعاملی، ج ۶، ص ۴۴۱، ح ۸۳۹۱).

بدیهی است که خواندن تسبیح فاطمه‌ی زهرا علیها السلام برای کسانی که به سنّ تکلیف رسیده‌اند نیز مستحب است؛ گرچه بر آن بسیار تأکید و توصیه شده است. هم‌چنین خواندن نماز مغرب و عشا با هم و فاصله نینداختن بین آنها، از جمله اموری است که چه بسا می‌توان از روایات عدم مطلوبیت، و کراهت آن را استفاده کرد، ولی امام سجاده علیه السلام کودکان را ملزم می‌کردند تا نماز عشا را بلافاصله بعد از نماز مغرب بخوانند. ممکن است گفته شود که امام علیه السلام به خاطر غرض مهم‌تری که همان عدم ترک واجب دیگر (نماز عشا) باشد چنین می‌کرده است، اما باید توجه داشت که در این جا راه دیگری نیز وجود داشته و آن بیدار کردن کودکان به هنگام خاصّ فریضه‌ی عشا است، ولی امام، به لحاظ روحیات کودکان و آسایش آنها، این الزام را ترجیح داده‌اند.

ثالثاً، از تتبع در روایات و گزاره‌های دینی این نکته استنباط می‌شود که عادت دادن نوجوان به ادای تکالیف شرعی و اهتمام ورزیدن به آنها، در حقیقت، نوعی اقدام پیش‌گیرانه است؛ بدیهی است این اغراض با الزام در به‌جا آوردن تکالیف مستحبی و پرهیز از مکروهات نیز حاصل‌شدنی است؛ از این رو، چنین توسّعی در دایره‌ی الزام، غیرمنطقی نمی‌نماید. آنچه در احادیث ما را از آن منع کرده‌اند، فریضه‌سازی و بدعت‌گذاری در دین است؛ آری اگر چنین الزاماتی به معنای واجب ساختن مستحبات (به لحاظ شرعی) و حرام ساختن مکروهات باشد، قطعاً نادرست است. آخرین نکته‌ای که درباره‌ی ماهیت این الزام باید یادآور شویم این است که این الزام هیچ‌گاه به معنای اجبار غیرمنطقی نیست؛ بلکه واداشتن طفل به ادای فرایض دینی می‌تواند با استفاده از محرک‌ها و مشوق‌های روانی و جذاب و نه به صورت خشک و بی‌روح، محقق شود و اتفاقاً چنین الزامی مدنظر روایات است. این معنا از الزام، با لحاظ این نکته که در این‌گونه موارد یک تکلیف تربیتی مقصود است، ما را به تعبیر برخی متفکران نزدیک می‌سازد که از واژه‌ی «شبه‌الزام» استفاده کرده‌اند (بستانی، ۱۳۷۳، ص ۹۶).

حال باید دید که، فارغ از این ادله‌ی شرعی و توضیحاتی که گذشت، آیا می‌توان تبیین عقل‌پسندی از این الزام ارائه کرد؟

تبیین عقلانی الزام در فرآیند تربیت دینی

پیشاپیش یادآوری این نکته ضروری است که «الزام» نه تنها در حوزه‌ی تربیت دینی، که در دیگر حوزه‌های تربیتی و به ویژه تربیت اخلاقی نیز مورد نظر برخی از اندیشمندان و صاحب‌نظران تعلیم و تربیت بوده است. ایمانوئل کانت، فیلسوف آلمانی، از جمله کسانی است که علی‌رغم تأکیدی که بر لزوم توجه به انتخابگری انسان و میل و اراده‌ی او در فرآیند تربیت داشت، استفاده از الزام را نیز مجاز و بلکه لازم می‌دانست:

«بسا می‌شنویم که می‌گویند هر کاری را باید چنان در برابر کودکان بگذاریم که از روی میل به آن عمل کنند. این سخن، گاه بسیار درست و خوب است، ولی چیزی‌هایی هم هستند که باید چون تکلیف روبه‌رویشان بگذاریم و این چیزی است که در همه‌ی زندگانی برایشان سودمند خواهد بود» (نقیب‌زاده، ۱۳۶۸، ص ۱۴۰).

سؤال از عقلانی بودن الزام در حوزه‌ی خاص تربیت دینی، جایگاه ویژه‌ای دارد، ولی اساساً می‌توان از عقلانی بودن الزام در فرآیند تربیت به معنای عام آن بحث کرد. در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت:

اساساً وقتی سخن از تربیت به میان می‌آید، مقصود فرآیندی است که در گستره‌ی عمر آدمی از بدو تولد - و حتی به اعتقاد برخی، مدت‌ها پیش از آن - تا لحظه‌ی مرگ او جاری است و چنان نیست که فقط بخشی از عمر او برای تربیت بوده و پیش یا پس از آن بشرط لا یا لا بشرط نسبت به تربیت باشد. چنین است که هرچند مثلاً عقلانیت جایگاه ویژه‌ای در تربیت اخلاقی دارد و فرد باید از خوب یا بد بودن امور و حُسن و قبح آنها آگاه باشد تا آنها را بپذیرد و در رفتار خود بروز دهد؛ ولی این مسئله، تربیت اخلاقی را متوقف نمی‌کند و آن را به دوره‌ی رسش عقلی و نمی‌نهد؛ از این روست که نمی‌توان فرد را آزاد گذاشت تا هر رفتاری، ولو ضد اخلاقی و قبیح، را انجام دهد و تنها در دوره‌ی رسش عقلی، با شناخت و اطلاعاتی که از یک مکتب اخلاقی به دست می‌آورد و در صورتی که خواست، تربیت اخلاقی را بپذیرد! اگر کسی کم‌ترین مسئولیت اخلاقی را برای خود در قبال سعادت فرزندان و جامعه‌ی خویش قایل باشد، چنین دیدگاهی را نمی‌پذیرد، بلکه می‌کوشد تا به تناسب ویژگی‌های شخصیتی مرتبی از استعدادها و

قابلیت‌های او در تربیتش استفاده کند و چنین است که تربیت همزاد و همراه آدمی است؛ بنابراین، ضروری است که در هر دوره از رشد انسان، تربیتی فراخور مقتضیات رشد وی طراحی شود و به اجرا درآید تا شخصیت او به خوبی شکل گیرد؛ و به همین خاطر است که، تلقین، القا و عادت دادن نیز در فرآیند تربیت، اموری به کلی مطرود یا باطل نیستند. آری، تربیتی که تنها بر پایه‌ی یکی از این امور باشد، تربیتی نادرست است. آنچه از آموزه‌های اسلامی برمی‌آید این است که دوره‌ی نوجوانی مهم‌ترین دوره‌ی شکل‌گیری شخصیت آدمی است. بیشترین توصیه‌ها درباره‌ی مراقبت، آموزش و تربیت دینی فرزندان مربوط به همین دوره است و البته این امر اختصاصی به اسلام ندارد. «در تمام ادیان الهی، دوره‌ی نوجوانی دوره‌ی آغاز عمل به آداب و شعایر دینی و دوره‌ی آموزش عملی دین‌داری به حساب می‌آید. در این دوره است که عبادت مستمر در خانه و مسجد و کنشت و کلیسا و سایر اماکن مذهبی به نوجوانان تکلیف می‌شود و آنان نیز، اگر از پیش در خانواده‌ای با باورهای مذهبی رشد یافته باشند و حرمت نهادن به اصول و بنیادهای دینی را آموخته باشند، با اشتیاق به دین رو می‌آورند و هویت مذهبی خود را شکل می‌دهند. هم در جوامع اسلامی و هم در بین زرتشتیان و مسیحیان و سایر ادیان الهی، دوره‌ی نوجوانی از نظر دینی، دوره‌ی ورود به زندگی مذهبی بزرگسالی و دوره‌ی تجربه کردن دین‌داری و استحکام بخشیدن به باورها و احساسات مذهبی است» (لطف‌آبادی، ۱۳۷۹، ص ۳۸۳).

به سبب اهمیت دوران کودکی و نوجوانی و به ویژه نقش بسیار حساس دوران نوجوانی در هویت‌یابی و شکل‌گیری شخصیت انسان است که به هیچ‌وجه نمی‌توان فرد را به حال خود وا گذاشت و از این روست که بیشترین مساعی کسانی که درصدد قلب‌ماهیت و هویت فرهنگی، اخلاقی و دینی یک جامعه‌اند، مصروف این قشر می‌گردد. به همین دلیل، نمی‌توان به بهانه‌ی «عقلانیت»، از تربیت دینی و اخلاقی دست کشید و به دیگران فرصت داد تا از این زمینه بیشترین استفاده را ببرند. هر جامعه‌ای هر چند صدای آزادی‌خواهی و عقلانیت او عرش‌گستر باشد، به خود اجازه نمی‌دهد که در برابر چنین وضعیتی منفعل و خاموش بنشیند. دکتر اوئن کلن، رییس بخش مطالعات مذهبی انیستیتو سالسکن انگلستان، در این باره گفتار جالبی دارد؛ وی در کنفرانس «آموزش دینی در بستر تعامل ادیان» می‌گوید:

«ما درباره‌ی امور دیگر مثل مطالعه‌ی روزنامه، مشاهده‌ی تلویزیون، لباس، غذا و

کاربرد زبان دلخواه و دیدگاه سیاسی، در زندگی کودکان مداخله می‌کنیم، چگونه درباره‌ی مذهب این دخالت را نپذیریم؟!» (صبوری، ۱۳۷۶، ص ۱۶۲).

از این رو، هم نفس برنامه‌های تربیت دینی و هم اصل الزام نوجوان، امری منطقی به نظر می‌رسد؛ زیرا این چیزی جز رهنمودن فرد به هدایت و کمک به شکوفایی درست استعدادها و قابلیت‌های فطری و نیز بازداشتن او از انحرافات و کج‌روی‌ها نیست.

«... کودک باید خود را در برابر تکلیف احساس کند و بداند که اگر تن به تکلیف ندهد، با الزام‌هایی رو به رو خواهد شد. همین ویژگی تکلیف، سازنده است و کودک را به انجام اعمالی معین موفق می‌کند و حاصل آن مصون ماندن از پاره‌ای لغزش‌ها در حال یا آینده است. کودکی که درباره‌ی راست گفتن، دزدی نکردن، ادای امانت دیگران، بدگویی نکردن از دیگران، نماز گزاردن و سایر آداب، مورد تکلیف قرار می‌گیرد و عاداتی را کسب می‌کند، از آسیب‌های جدی در حال یا آینده مصون شده است. تردیدی نیست که نهایتاً باید فرد با الزام‌هایی درونی حرکت کند و در قبال وظایف خویش احساس مسئولیت کند... اما این مقصود نه تنها با تأدیب و تکلیف ناسازگار نیست، بلکه محتاج آن نیز هست» (باقری، ۱۳۷۴، ص ۱۷۵).

علاوه بر مطالب گفته شده، اساساً طبع و میل آدمی به گونه‌ای است که با تکلیف و الزام از هر نوعی، مربوط به امور دینی یا جز آن، تمایل و سازگاری چندانی ندارد و چه بسا در امور دینی این بی‌میلی و کراهت مشهودتر است. به فرموده‌ی امام علی علیه السلام:

«اعلموا، ما من طاعة الله شيء الا يأتي في كره؛ بدانید هیچ طاعتی از طاعت‌های خداوند نیست که در دل نرسد» (کتاب‌های معتبره، ج ۱، ص ۱۷۶). خطبه‌ی (۱۷۶). طبیعی

است وقتی برای بزرگسالان چنین مشقتی وجود دارد، برای نوجوانان و جوانان هم به طریق اولی چنین مشقتی وجود دارد؛ زیرا دوران نوجوانی دوران بازی و سرگرمی و زینت است و در مقابل، تکالیف شرعی مستلزم سرکوب کردن هواها و هوس‌ها و، از این رو، مستلزم نوعی دشواری و مشقت است؛ به همین سبب، ضروری است که نوعی آماده‌سازی و زمینه‌سازی روانی در آنها به عمل آید و علاوه بر این که آنها را با این تکالیف آشنا می‌کنیم، نحوه‌ی به جا آوردن آنها را نیز به آنها بیاموزیم و آنان را به این اعمال عادت دهیم. این یک امر عقلانی و متداول است. در روایتی که پیش از این از امام صادق علیه السلام بیان شد نیز فلسفه‌ی چنین الزامی عادت دادن و بالا بردن توان و طاقت نوجوان ذکر شده بود (حتی يتعودوا... او يطيقوه). بدیهی است ایجاد عادت در کودکی

بسیار سهل‌تر از دوران جوانی و بزرگسالی است و این عادت هم چنان که از راه الگو، تلقین و تشجیع نوجوان حاصل شدنی است از طریق الزام او نیز ممکن است (احمد مدکور، ۱۹۸۷، ص ۳۵۲).

ممکن است گفته شود که عادت دادن از روش‌های نادرست تربیتی است که برخی از مربیان بر ضرورت کنار گذاشتن آن تأکید کرده‌اند، ولی باید توجه داشت که اولاً، بسیاری از مربیان بر اهمیت استفاده از روش عادت دادن، به معنایی که خواهد آمد، تأکید دارند؛ ثانیاً آنچه از عادت دادن، مذموم است، عادت دادن بدون شعور و آگاهی و صرف تکرار رفتار، یعنی عادت دادن مکانیکی و انفعالی است، نه عادت دادن فعال و همراه با آگاهی. ثالثاً، آنچه در تربیت جدید بر آن تأکید می‌شود آموزش همراه با عمل، و روش فعال در تربیت است؛ تکوین اخلاق انسانی و روحیات او و شکل‌گیری روابط صحیح اجتماعی، تنها با موعظه و حفظ کردن حاصل نمی‌آید، بلکه نیازمند ممارست و تمرین تا حد شکل‌گیری عادت است (مهدی جبار، ۱۹۹۷، ص ۲۷۳).

وانگهی، این که تکلیف شرعی منوط به دوران بلوغ شده است، هرگز به معنای ناتوانی نوجوان از درک آموزه‌ها و تعالیم دینی و عمل به آنها نیست. از گزاره‌های دینی استفاده می‌شود که فرد از هفت‌سالگی صلاحیت و استعداد درک و فهم و به‌جا آوردن اعمال دینی را دارد و از این روست که توصیه به آموزش مسائل دینی به او و الزام و مؤاخذه‌ی او در قبال رفتارهایش شده و نیز گفته می‌شود که وی مخاطب «واجب» هست هرچند «وجوبی» متوجه او نیست؛ بنابراین، الزام او، به معنایی که گفته شد، غیرمنطقی نیست.

با توجه به آنچه گفته شد، دیگر نمی‌توان به ادله‌ای چون: «الزام در تربیت دینی نوجوان دخالت در خلوت فرد و آزادی‌های او است یا با اصل آزادی در دین منافات دارد» تمسک جست؛ زیرا آنچه در دین خواسته شده این است که فرد عقاید دینی خویش را با استدلال و دلیل بپذیرد و اعمال دینی‌اش را به‌جا آورد و این الزام هیچ‌گاه با این دو مسئله منافات ندارد؛ زیرا ضمن آگاهی دادن و آموزش استدلالی دین به او، نوعی عادت به اعمال دینی را در او فراهم می‌آوریم و به هر حال، حق‌گزینش دین برای فرد هم‌چنان محفوظ است (رک: فخار طوسی، ۱۳۸۰).

از جمله امور دیگری که در نفی الزام نوجوان گفته شده این است که الزام به معنای اجبار است و خداوند در قرآن این اجبار را نفی کرده و به پیامبر ﷺ فرموده است «لَوْ شَاءَ

اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى؛ اگر خدا بخواهد آنها را (به اجبار) بر هدایت جمع خواهد کرد» (انعام، ۳۵)؛ و نیز فرموده است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ؛ در قبول دین اکراهی نیست». (بقره، ۲۵۶) در حالی که الزام هیچگاه نافی حق اختیار فرد در پذیرش دین پس از رسیدن به دوران بلوغ و، اساساً، به معنای الزام قهر و واداشتن فرد بدون رعایت توان و محرک‌های روانی لازم نیست؛ به همین علت، لازم است نگاهی به حدود و ثغور الزام در متون دینی داشته باشیم تا روشن شود که معنای دقیق الزام نوجوان به عبادات دینی چیست.

معیارهای لازم در کاربریست قاعده‌ی الزام

از مجموعه گزاره‌های موجود در متون اسلامی می‌توان حدود و ثغور لازم در اعمال قاعده‌ی الزام را کشف و استنباط کرد که در این جا به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. رعایت طاق و توان جسمی کودک و نوجوان

اولین معیار در کاربریست قاعده‌ی الزام، رعایت توان و طاق جسمی نوجوان است. اگر آنچه فرد به آن ملزم می‌شود بیش از توان و طاق جسمی او باشد، این الزام نامشروع و نادرست است. این معیار، گذشته از آن که از کریمه‌ی شریفه‌ی «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره، ۲۸۶) استفاده می‌شود، در روایاتی که پیش از این نیز بیان شد، تصریح شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «أَنَا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصِّيَامِ... بِمَا أَطَاقُوا؛ ما به میزان طاق و توان فرزندانمان آنها را به روزه داشتن ملزم می‌کنیم.»

و در روایتی که از امام علی علیه السلام نیز بیان شد تصریح شده است که الزام ما به روزه داشتن کودکانمان متناسب با میزان توان و طاق بدنی آنهاست؛ لذا اگر گرسنگی یا تشنگی شدید به آنها روی آورد، اجازه‌ی افطار کردن را به آنها می‌دهیم. از روایتی که از امام رضا علیه السلام نیز نقل شد این معیار استفاده می‌شود. این همه، حکایت از حاکمیت معیار «رعایت توان و طاق متربی» بر قاعده‌ی الزام دارد. بدیهی است افراط در الزام به گونه‌ای که نوجوان را در معرض ضعف شدید بدنی قرار دهد و یا موجب اختلالات جسمی یا روانی او گردد، به هیچ‌وجه مورد رضایت شارع مقدس نیست؛ هم‌چنان که سهل‌انگاری و ترک هرگونه الزامی، به بهانه‌ی این که توان نوجوان بسیار اندک است و نباید تا رسیدن به سن تکلیف، ممارستی در انجام اعمال دینی داشته باشد، مورد پذیرش شارع مقدس نیست.

۲. رعایت نشاط و رغبت‌های روحی و روانی نوجوان

به همان میزان که رعایت طاقت جسمی نوجوان ضرورت دارد، رعایت نشاط روحی و فراهم آوردن زمینه‌های رغبت و تمایل نوجوان به امور دینی نیز ضرورت دارد و تنها در پرتو چنین زمینه‌ای است که الزام نوجوان مشروع می‌نماید. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «ان للقلوب شهوة و اقبالاً و ادباراً فأتوها من قبل شهوتها و اقبالها فان القلب اذا اكره عمى؛ همانا دل‌ها را روی آوردن و پشت کردنی است، پس دل‌ها را آن‌گاه به کار وادارید که تمایل و روی آوردنی دارند؛ چون اگر دل را به اجبار به کاری واداری کور می‌گردد» (نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۹۳).

امام باقر علیه السلام نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «ان هذا الدين متين فاوغلوا فيه برفق و لا تکرهوا عبادة الله الى عباد الله فتكونوا كالراكب المنبت الذي لا سفراً قطع و لا ظهراً أبقى؛ همانا این دین استوار است، پس با ملایمت در آن وارد شوید و عبادت خداوند را بر بندگان تحمیل نکنید که در آن صورت به سوار در مانده‌ای می‌مانید که نه سفری را پیموده و نه مرکبی (با نشاط) به جا گذاشته است» (کلینی، ج ۲، ص ۱۳۷). رعایت این معیار، از دو جهت لازم است: نخست این که اساساً دین اسلام دین یسر و آسان است (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۳۵۵) و قفل ایمان رفق و مداراست (حر عاملی، ج ۱۵، ص ۲۶۹، روایت ۲۰۴۷۹). دیگر این که اساساً انسان به اموری که رغبت نداشته باشد، پاسخ دایمی و مثبت نمی‌دهد. این امر از سیره‌ی معصومین علیهم السلام نیز استفاده می‌شود؛ مثلاً، در سیره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که پیامبر هرگاه با اصحاب خود درباره‌ی اوضاع قیامت و وضعیت انسان در آن روز واپسین سخن می‌گفت، با دیدن خستگی در رخسار آنان، سخن خود را قطع می‌کرد و از امور دنیایی با آنها سخن می‌گفت تا نشاطی در ایشان پدید آید و اقبالی به سخن و گفتار او ایجاد شود (الصالحی، ج ۹، ص ۳۸۳). شاید بتوان سیره‌ی امام سجاده علیه السلام را که نوجوانان خود را به جمع فریضه‌ی مغرب و عشا و امی داشت و این کار را بهتر از آن می‌دانست که به خواب روند و برای نماز عشا به زحمت بیدارشان کند، در همین راستا تبیین کرد؛ زیرا روشن است که بیدار کردن نوجوان، آن هم پس از فعالیت در طول روز، چه مقدار برای او سنگین می‌آید.

۳. توجه بیشتر به واجبات و پرهیز از الزام به مستحبات

الزام متربی به تکالیف دینی یک تکلیف تربیتی است و می‌تواند شامل کلیه‌ی تکالیف دینی گردد، ولی باید توجه داشت که تا حد ممکن، این الزام به محدوده‌ی واجبات و پرهیز از محرّمات اختصاص یابد؛ زیرا بیشتر روایات و متون وارد شده در باب این قاعده از الزام به تکالیف واجب سخن می‌گویند. متأسفانه گاه این معیار رعایت نمی‌شود و آن چنان تکالیف مستحب و مباح و مکروه در دایره‌ی الزام آورده می‌شود که متربی خود را در انجام تکالیف دینی ناتوان می‌بیند و دل‌زده می‌گردد، به ویژه اگر مستحبات، واجب تلقی شوند و برای رعایت و التزام هر چه بیشتر متربی، به نوعی در تکالیف شریعت دستکاری شود! بدیهی است که چنین رویه‌ای راه به بیراهه بردن است. امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

«ان الله تعالی حد لكم حدوداً فلا تعتدوها و فرض علیکم فرائض فلا تضیعوها و سنّ لكم سنناً فاتبعوها و حرم علیکم حرّمات فلا تهتكوها و عفا لكم عن اشیاء رحمة منه من غیر نسیان فلا تتكلفوها؛ خداوند متعال حدودی را بر شما معین کرده است، از آنها فراتر نروید و تکالیفی را بر شما واجب کرده است، آنها را ضایع مسازید و قوانینی قرار داده است، از آنها پیروی کنید و اموری را حرام کرده است، آنها را ندرید و از سر رحمت، و نه فراموشکاری، اموری را به خودتان وا گذاشته است، پس خود را درباره‌ی آنها به تکلیف نیندازید» (مجلسی، ج ۲، ص ۲۶۳).

توجه به معیار یاد شده، با لحاظ این نکته که اصل و قاعده‌ی اولی، ادای واجبات و پرهیز از محرّمات است روشن‌تر می‌گردد. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«اصل الامور فی الدین ان يعتمد علی الصلوات و یجتنب الكبائر و الزم ذلك ما لا غنی عنه طرفة عین و ان حرّمته هلک فان جاوزته الی الفقه و العبادة فهو حظ؛ ریشه‌ی کارها در دین، تکیه کردن به نمازها و دوری نمودن از گناهان کبیره است. از این امور لحظه‌ای بی‌نیاز نیستی؛ پس، از آنها غفلت مکن که محرومیت از آنها مایه‌ی هلاکت است و اگر پیش‌تر رفتی و به فقه (دین فهمی) و عبادت پرداختی، کمال بخت و بهره‌مندی توست» (محمدی ری شهری، ج ۴، ص ۱۷۹۸، ح ۶۲۰۲).

به همین دلیل باید در مقام تربیت خود و فرزندانمان بیشتر بر عمل به واجبات و پرهیز از محرّمات اهتمام ورزیم و در این صورت است که رغبت لازم پدیدار می‌گردد. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که هم چنان که خداوند دوست دارد که بندگانش

به تکالیف او پای بند باشند، دوست دارد که رخصت‌هایش را نیز پاس دارند». امام صادق علیه السلام در بیان سیره‌ی پدر بزرگوار خویش در تربیت دینی‌اش می‌گوید: «اجتهدت فی العبادۃ و انا شاب فقال لی ابی یا بنیّ دون ما اراک تصنع فان الله عز و جل اذا احب عبداً رضی عنه بالیسیر؛ زمانی که جوان بودم در عبادت سخت می‌کوشیدم، پدرم به من فرمود: فرزندم؛ کمتر از آنچه می‌بینم عبادت کن؛ زیرا خداوند عز و جل اگر بنده‌ای را دوست داشته باشد، به عبادت اندک او خرسند می‌گردد» (کلینی، ج ۲، ص ۸۷).

۴. پرهیز از درشتی و خشونت

از دیگر معیارهای ضروری در کاربرست قاعده‌ی الزام این است که این الزام نباید هیچ‌گاه چهره‌ی خشن و ناروا به خود بگیرد. درست است که تنبیه بدنی نوجوان، در مراتب آخر اجرای این قاعده، دیده شده است، ولی اگر به حدود شرعی آن توجه شود، به خوبی می‌توان دریافت که دین به سهولت به جواز آن تن نمی‌دهد، بلکه به گونه‌ای پذیرفته شده است که کمتر یک چهره‌ی خشن از مربی تصویر می‌گردد. مقتضای بسیاری از احادیث این معیار را افاده می‌کند. در روایات می‌خوانیم که در مخاطب خود نفرت از دین ایجاد نکنید (کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷، ح ۵۳۶۰) و مردم را به نرمی و ملاحظت به دین خدا دعوت کنید (کلینی، ج ۲، ص ۸۶) و...

ایمانوئل کانت نیز در تشریح الزام مورد نظر خود می‌گفت: «با آن که تربیت باید با الزام همراه باشد، هیچ‌گاه نباید وحشیانه صورت گیرد» (نقیب زاده، همان، ص ۱۳۷). رفتار خشن و الزام وحشیانه می‌تواند ارتباط عاطفی بین مربی و متربی و پدر و فرزند را که پیش شرط و زمینه‌ی اصلی کار تربیتی است از بین ببرد. خداوند متعال به پیامبرگرامی خویش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا أَلْقَلْبَ لَا نَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ؛ پس به سبب رحمت خداست که تو با آنها چنین نرم هستی، اگر تند خو و سخت دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند» (آل عمران ۱۵۱). بدیهی است آنچه می‌تواند دشواری تکلیف و سختی الزام را تا حدی کم کند و راه را برای عمل به آن هموار نماید، رعایت این گونه توصیه‌ها و معیارهاست که در متون دینی ما یافت می‌شود.

نتیجه گیری

الزام فرزندان به رعایت تکالیف دینی، از جمله وظایف و تکالیف شرعی والدین است که در راستای تربیت دینی کودکان از سوی شریعت مقرر شده است. مستند این الزام گزاره‌های متعددی است که در متون دینی وجود دارد و صرف‌نظر از مباحث سندی، دلالت برخی از آنها محل تأمل است، ولی از مجموع آنها می‌توان چنین الزامی را استفاده کرد.

این الزام فقط در مورد تکالیف واجب و حرام نیست و شامل تکالیف مستحب و مکروه نیز می‌شود، اما به لحاظ اهمیت رعایت این الزام در مورد انجام واجبات و ترک محرمات بیشتر قابل توجه است؛ هم‌چنین به دلایل گوناگون، به شبهه الزام بیشتر می‌ماند. آنچه باید مورد توجه قرار گیرد معیارها و اصولی است که ناظر الزام یاد شده است و برخی از آنها در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است. در هر حال، هم نسبت به مفاد این الزام، هم نسبت به ادله‌ی آن و هم نسبت به گستره و شمول و نیز معیارها و اصول آن جای بحث و بررسی عمیق‌تری وجود دارد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

نوری، میرزا حسن، (۱۴۱۱ق). مستدرک الوسائل، ج ۴ و ۲۱، قم، مؤسسه آل البيت، لاهیات التراث.

حر عاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعة، ج ۴ و ۶ و ۱۵ و ۱۹، تصحیح: شیخ عبدالرحیم الرّبانی شیرازی؛ بیروت، الحیة التراث العربی.

کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۲ و ۶، ترجمه: سیدجواد مصطفوی؛ تهران، انتشارات مسجد چهارده معصوم علیهم السلام.

بستانی، محمود، (۱۳۷۲). اسلام و روان‌شناسی، ترجمه محمود هوشیم، مشهد، آستان قدس رضوی.

نقیب‌زاده، میرعبدالحسین، (۱۳۷۱). نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، تهران، طهوری. لطف‌آبادی، دکتر حسین، (۱۳۷۹). روان‌شناسی رشد کاربردی نوجوانی و جوانی. ج ۱، تهران، نشر سپید.

صبوری، مجتبی. (۱۳۷۶). فلسفه‌هایی برای تعلیم و تربیت اسلامی، تهران، زیتون. باقری، دکتر خسرو، (۱۳۷۴). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران، انتشارات مدرسه.

مدکور، دکتر احمد، (۱۹۸۷). منهج التریة الاسلامیة اصوله وتطبیقاته، کویت. مهدی جبار، سهام، (۱۹۹۷). الطفل فی الشریعة الاسلامیة و منهج التریة النبویة، بیروت. فخار طوسی، جواد، (۱۳۸۰). شریعت، قانون و جوانان، تربیت اسلامی، کتاب ششم، مرکز مطالعات تربیت اسلامی.

علامه حلی، (۱۴۱۴). تذکرة الفقهاء. ج ۲، قم، مؤسسه آل البيت لاهیات التراث. الصالحی، الشامی، محمد بن یوسف، (۱۴۱۴ق) سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، ج ۹، بیروت، دارالکتب العلمیة.

مجلسی، محمدباقر، (۱۴۵۷ق). بحار الانوار، ج ۲، بیروت، مؤسسه الوفاء. محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۷۷). میزان الحکمة، ج ۴، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحديث.